القب نخوانده و در بعضی روایات چنانست که هر او نیز عم این معنی دست داده بود و پس گروهی از بنی اسرائیل خدای تعالی او را
پس از آنکه کم شد و از یاد مردم برفت در دل کس نهند مگر آنکس که پیروی بشد جرأت نموده عزیز ان انه گفت سنه و تمام حیات
قصه حوالی سورة توبه است بعضی محققان گویند اگر کسی نفس مسکه بمثابه عزیز و اند و تامل در احوال اعضاء و عدم ابقای آن بر یک حال
و تحلل بر دوام همچون مرور بر قریه خاویه و استبعاد نفس اعاده اجزای متحلله را چون استجاب انّی یحیی و القماش
نفس اماره در مقتضیات غضب و شهوة چون امامت عاو منه نفس از رقده غفلت منه بعث و تصور معنی الدنیا ساعة
چون توهم امانة یوم او بعض یوم و وجدان معارف و ملکات نزدیک خود مماثل عدم تسنه طعام و شراب و بدن
حمار و اغاف غذا و بدل ما یتحلل مثل نشر عظام و اکسا لحم الشبنه از حکمت پی برد و اعتراف نماید بان الله علی کل شیء
قدیر ازمعنی همین مقدار کافیست در کتب خواص القرآن منافع این آیه بسیار ذکر کرده اند از جمله آنکه در ساعت هجم
از روز یکشنبه بر ورق آهو نویسند و در سرای پاکیزه بپیچد و زیر آستان سرای حمام یا آسیا یا دکان که معطل شده
دفن کند اندک زمانی را سرای معمور و حمام آبادان و آسیا ایر و دکان بارونق کرد و اگر باب باران که زعفران در
حل کرده باشد سه نوبت بنویسد و باب باران صافی شسته آن آب را در اصول اشجار قلیل الحمل ریزد و بر شعب و فروع آن پاشد
بار بسیار داده و از آفات سالم مانند و کثرت قرات او برای قساوت قلب وا ذ دیاد قوت حافظه مجربست و چون این
آیه دلالت بر وجود حشر میکرد و متعاقب این آیتی دیگر آورد که آن نیز بر صحت بعث دلیل باشد و آن قصه ابراهیم است و طلب
احیاء موتی کما قال الله عز و علا وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ اَرِنِیْ ای پروردگار من بنمای
کی بقدرة کامله کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی چگونه زنده میکردانی مردکار خلیل ادب سوال نگاه داشته اول ثنا گفت پس عاکرد
لاجرم باندک وقت رقم استجابت بر صحیفه دعوتش کشیدند و سوال عزیز که ازین آداب خالی بود و در مبداء حال بکلمه انی
یحیی تکلم نمود و بعد از صد سال تشریف جواب یافت تا محقق کردد که رعایة آداب موصلست برتبه اقتراب هر که
ادبش بیشتر معنی او از همه در پیشتر جمهور محققان را اتفاقست که این سوال از برای شهود کیفیت احیاء موتی بود و اگر
ابراهیم صلوات الله علیه در اصل احیا شبهه بوده سوال از وصف بعد از اثبات اصل دلیل شک و انکار نیست قَالَ گفت
خدای مراد را کای ابراهیم اَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاورده بدین که من مرده زنده سیکنم استفهام بمعنی تقریر است
یعنی نه تو بودی که ایمان آوردی باحیاء و امانه من و بامر و گفتی رَبِّیَ الَّذِیْ یُحْیٖ وَ یُمِیْتُ قَالَ گفت ابراهیم بَلٰی آری
بار خدایا ایمان آورده ام بکمال قدرت تو کردیده وَ لٰکِنْ لِّیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ ولکن سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود
دل من بمعاینه چگونگی آن حق سبحانه و تعالی بود و بر سوخ ابراهیم و کمال حال او در ایمان داناست که در خاطر حجیبی این
وحال ابراهیم شنید نه علیحانی بوده باشد که کرا و را شبهه است حق تعالی بسوال او لم تؤمن با ابراهیم عتاب کرد تا او را
از عوض لیطمئن قلبی چیز وجه و سامعان و انند که در او خلیل از ویاد یقین است نه شک در قدرة رب العالمین ای عزیز در سبب این

سوال علما

سوال علما را اختلافست بعضی گفته اند حضرت ابراهیم را علم باحیا از روی استدلال حاصل شده بود خواست که برکت مشاهده
علم او بیقین رسد و چون غبار شبه که منظرف استدلالیانست بر امن دامن عز دریات میکرد و درخواست که او را علم بدرجه
اطلاق از جنان شکوک و شبهات موصلست بدست آید در احقاق آورده که قوت و همیه متقصر است از قبول آنچه محسوس نمیبیند
و قوه عقلیه را قابلیت قبول آن هست و بدین سبب میان عقل و وهم مقصر است از قبول آنچه محسوس نمیبیند و قوه عقلیه را
قابلیت مخالفت می افتد و طبع انسانی از آن شورش شور کار دل باضطراب میکشد پس ابراهیم عم از حق تعالی درخواست تا قوه
حساسه را بارات احیا با قوت قابلیه مضاف کرداند تا مشق شات طبع زایل گشته دل ساکن و مطمئن شود و هم در آن تفسیر
نموده که حضرت خلیل نفس احیا مطمئن القلب بود اما در کیفیت آن تا تی میفرمود چو صورت بر لوح متفکره بر چند نوع می پذیرد یکی
بر آن سوال در چنین مشاهده میرود و دیگر آن نوع که در ارامنی نیست بایام ربیع و قوع می یابد و امثال آن پس حال را بیت الیقین
با ماند بکیفیت احیاست و آنکه در دعا لفظ کیف آورده و ارنی احیا الموت نگفته موید این نیست غرض آنکه خواست تا چاره
ذات احیا مطمئن القلبست بچگونگی آن دل او مطمئن شود و در فتوحات آورده که وجوه احیا متنوعست چنانچه وجود خلق نیز
هست چو بعضی از مخلوقات را بکلمه کن موجود ساخته و برخی را بدو گروهی را بدین ایجاد کرده جمعی ابتدا بوجود آورده و طایفه را
بسبب مخلوقات دیگر موجود کرده چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته بود که احیاء خلق بعد از موت وجود دیگرست
و آن نیز متنوع میتواند بود پس درخواست که احیا بکدام نوعست تا چون مرا علم بدان حاصل آید دل من آرامش پذیرد و بکثرت
این وجود دانش من زیاده کردد ع والقلب بالحقیقة تسلو و تطمین ؛ صاحب تلخیص گوید آنچه ساسوس معاز طریق خبر
بپادشاه مملکت وجود که دلست میرساند چنان نیست سفیر بامر داز راه نظر باز عرض میکند چه خبر را احتمال صدق و کذب هست
و آنچه نظر میبیند در اغلب راستست سمع آنچه دریابد هم حق تواند بود و هم باطل و آنچه بصر ادراک کند جز حق نیست و در مثنوی گفته
بیت کر مردی از سخن دانی سوال ؛ حق و باطل چیست ای نیکو خصال ؛ گوش را بگرفت و گفت این باطلست ؛ چشم حقست
و یقینش حاصلست ؛ جهد کن تا گوش در چشمت رود ؛ آنچه باطل بود راست آن حق شود ؛ گوش دلالست و چشم اهل وصال
چشم صاحب حال و گوش از اهل قال ؛ هر جوابی کان ز گوش آمد بدل ؛ چشم گفت از من شنو آنرا بهل ؛ پس خلیل خواست
آنکه بگوش شنیده بچشم ببیند و گویند این سوال از برای حظ عین بود نه بجهة دفع ریب درین باب بسیار است که انسان
هر چه را بتعین میداند دوست میدارد که ببیند چنانچه مومنان را دعیه رؤیت لقای خدای و تماشای بهشت هست با وجود ایمان
بدان و یقین کامل بدان بلکه هر چند شوق بیشتر بود یقین کاملتر بود در بعضی فرموده که رتبه ایمان دیگر است و مقام ایقان
دیگر و بعد ایقان دیگر از ایمان از نعمت و اگر موعود در حق ابراهیم ع شرف ایقان بود چنانچه فرمود ولیکون من الموقنین
ابراهیم احیاء موتی را بایمان قبول کرده بود خواست که بزیور ایقان نیز محلی گرداند قول محمد اسحق رحمه الله آنست که چون میان
خلیل و نمرود دلیل مناظره رفت و آن نمرود مطرود در کلمه جباری دعوی بی معنی انا احیی و امیت آغاز کرد چنانچه مذکور شد

Copyright © King Saud University